



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۲ بهمن ۱۴۰۱

مصادف با: ۱۰ رجب ۱۴۴۴

جلسه: ۶۹

موضوع کلی: احکام قطع

موضوع جزئی: آثار قطع - مقدمه - اثر اول: وجوب متابعت قطع - بررسی اثر اول - اثر دوم:

حجیت قطع - بررسی اثر دوم - کلام محقق اصفهانی - شرح رساله الحقوق - فرق حق پا و حکم مشی

- برخی مصادیق حق سلبی پا

سال چهاردهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در آثار قطع بود. عرض کردیم در اینکه چه اموری به عنوان آثار قطع شمرده می شود اختلاف است، برخی یک اثر و بعضی دو و برخی نیز سه اثر برای قطع بیان کردند. اثر اول که دیروز مورد اشاره قرار گرفت وجوب متابعت قطع بود، یعنی لزوم عقلی پیروی از مقطوع به، ما توضیح دادیم منظور از وجوب متابعت قطع چیست، گفتیم یعنی عقل ما، ما را ملزم می کند یا به تعبیر دیگر و دقیق تر عقل ادراک می کند که پیروی و عمل بر طبق مقطوع به لازم است، معنای وجوب متابعت قطع این است.

بررسی اثر اول (وجوب متابعت قطع)

حال این اثر یا این چیزی که عقل درک می کند آیا واقعا یکی از آثار قطع محسوب می شود با اینکه هم شیخ انصاری و هم محقق خراسانی و شاگردان ایشان بر این مطلب تأکید کردند که این از آثار قطع است. با توضیحی که ما دیروز دادیم که منظور از وجوب متابعت قطع این است که ما باید به مقطوع به عمل کنیم، اگر مثلاً قطع پیدا کردیم نماز جمعه واجب است، ما باید به این عمل کنیم، یعنی در خارج نماز جمعه را اتیان کنیم، آیا این از آثار قطع محسوب می شود؟ اینکه ما باید به مقطوع به عمل کنیم در اثر یقین و قطع، این اثر قطع است یا خود قطع و حقیقت قطع است؟ بین شیء و اثر شیء فرق است، ما الان داریم درباره حقیقت قطع و آثار قطع سخن می گوئیم. حقیقت قطع یک حقیقتی است به تعبیر محقق اصفهانی، نوریه، قطع یعنی نور، یعنی منکشف شدن، واقع را دیدن، پرده ها کنار رفتن. اگر واقع برای ما منکشف شد، اگر نور افشانده شد و ما واقع را دیدیم، اینجا عقل از باب اینکه مطلوب مولا برای ما روشن شده ما را مکلف به پیروی از امر و نهی مولا می کند. به عبارت دیگر وقتی انسان یقین پیدا می کند به اینکه نماز جمعه واجب است، با روشن شدن این حقیقت عقل می گوید حالا که فهمیدی مولا چنین درخواستی دارد تو باید از مولا اطاعت کنی.

پس آنچه اینجا به عنوان حکم عقلی یا ارشادی شرعی وجود دارد، وجوب اطاعة المولی است. می گوید باید به سخن مولا گوش دهی، مولا از تو خواسته نماز جمعه بخوانی و بر تو واجب است که بخوانی و دیگر چیز جداگانه ای به نام وجوب متابعت قطع نداریم. پس وجوب متابعت قطع اثر قطع نیست، وجوب متابعت قطع همانطور که گفتیم یعنی لزوم عمل به مقطوع به، چرا باید به مقطوع به عمل کنید؟ برای اینکه فهمیدی مولا از تو چه خواسته، قطع در واقع نوری بوده که افکنده شده بر آنچه که خواسته و مطلوب مولا بوده، وقتی انسان یقین پیدا می کند که نماز جمعه واجب است، اگر تحلیل شود یعنی ما یقین می کنیم هذا مأموریه، مولا به آن امر کرده؛ اگر مولا امر کرده باشد؛ عقل می گوید اطاعت مولا واجب است، آن چیزی که عقل به آن حکم می کند لزوم و خواسته

مولا است، این حکم عقلی است؛ جدا از این ما چیزی به نام وجوب متابعت قطع به عنوان یک اثر برای قطع نداریم، آنچه هست خود قطع است و قطع یعنی نمایاندن واقع و ارائه حقیقت خواسته مولا، قطع کارش این است، اصلاً ماهیت قطع واقع نمایی است.

سوال:

استاد: ما می‌گوییم قطع یک چنین چیزی دارد، حقیقت قطع این است. کاشفیت و طریقت چون به عنوان یک اثر مستقل بیان شده را بعداً می‌گوییم.

می‌گوییم حقیقت یقین عبارت است از افشاندن نور به مطلوب مولا، یعنی مطلوب را به ما نشان می‌دهد و وقتی مطلوب را نشان داد، عقل می‌گوید اطاعت مولا واجب است. پس وجوب عمل به مقطوع به، وجوب نماز جمعه که باید آن را عملی کنیم در واقع به اعتبار درک عقل از اطاعت مولا است.

سوال:

استاد: می‌خواهیم بگوییم این وجوب متابعت مستقلاً یک اثری برای قطع محسوب می‌شود یا خیر؟ می‌خواهیم بگوییم این اثر قطع نیست، درست است که انسان وقتی به چیزی یقین پیدا می‌کند باید به متیقنش عمل کند، اما چرا؟ چون عقل چیزی دارد به عنوان وجوب متابعت قطع؟ خیر، قطع خصوصیتی دارد که واقع را به مان نشان می‌دهد و ما باید به مقطوع به عمل کنیم، زیرا می‌فهمیم این مقطوع به از طرف مولا است و حقیقت را به نشان داده. لذا اینکه بگوییم عقل یک حکم مستقل از لزوم از اطاعت مولا دارد، این مشکل است، اینکه ما این را به عنوان یک اثر بپذیریم مشکل است.

سوال:

استاد: می‌گوییم وجوب عمل به قطع یا به تعبیر دیگر وجوب متابعت قطع که آقایان آن را اثر قطع می‌دانند، می‌گوییم این اثر قطع نیست عقل حکمی به نام وجوب متابعت قطع ندارد، زیرا متابعت قطع در واقع متابعت مقطوع به است، پیروی از مقطوع به اگر از نظر عقل لازم است، این حقیقتش به اینجا بر می‌گردد که عقل می‌گوید اطاعت مولا لازم است؛ چون قطع نشان می‌دهد که این مأموریه است و مولا به آن امر کرده، پس عقل شما می‌گوید باید بر طبقش عمل کنید. تمام توضیح من در این چند جمله خلاصه می‌شد.

اثر دوم: حجیت (منجزیت و معذرت)

تعبیر محقق خراسانی این بود «لا شبهة فی وجوب العمل علی وفق القطع عقلاً، و لزوم الحركة علی طبقه جزماً» این همان اثر اول است. بعد می‌گوید «و کونه موجباً لتنجز التکلیف الفعلی فیما أصاب باستحقاق الذم والعقاب علی مخالفته و عذراً فیما أخطأ قصوراً وتأثیره فی ذلک لازم، و صریح الوجدان به شاهد و حاکم، فلا حاجة إلی مزید بیان وإقامة برهان.» شبهه‌ای نیست در اینکه قطع باعث تنجز تکلیف فعلی است «و عذراً فیما أخطأ» منجزیت و معذرت که در یک کلمه می‌شود حجیت.

محقق خراسانی بارها در کفایه، هم در مباحث قطع و هم در مباحث ظن مسئله حجیت را مطرح کرده و همه جا نیز حجیت را به معنای منجزیت و معذرت دانسته است، یعنی اگر می‌گویند قطع حجت است معنایش این است که قطع منجز و معذر است و اگر می‌گویند ظن حجت است، معنایش این است که ظن معذر و منجز است، در کجا منجز است؟ در جایی که قطع به واقع اصابت کند. اگر قطع به واقع اصابت کند، واقع را در حق ما فعلی می‌کند، به این معنا که اگر موافقت با آن کردیم، مستحق پاداش هستیم و اگر

مخالفت کردیم مستحق عقابیم، معذر است به این معنا که اگر به واقع اصابت نشد برای ما عذر می‌تراشد، البته به شرط اینکه این عدم اصابه به واقع از روی قصور باشد. این قیدی است که محقق خراسانی اینجا اضافه کرده است «عذراً فیما أخطأ قصوراً».

بررسی اثر دوم

حال ما اساساً می‌خواهیم ببینیم این یک اثری برای قطع است؟ آیا همگان با این موافقتند؟ همه معتقدند که حجیت اثر قطع است یا اختلاف نظر وجود دارد؟ تازه آنهایی که قائلند حجیت از آثار قطع است، این را چه اثری می‌دانند؟ کیفیت ارتباطش با قطع چیست؟ آیا این ذاتی است؟ عقلی است؟ فطری است؟ پس هم در اصل اینکه حجیت از آثار قطع است یا نه، اختلاف است و هم در صورت اینکه یکی از آثار باشد اختلاف است در نحوه اثر بودن که حالا در ادامه اشاره می‌کنیم.

محقق خراسانی که نظرشان معلوم شد، ایشان معتقد است حجیت یا به تعبیر دیگر معذرت و منجزیت از آثار قطع است، عبارتشان نیز ملاحظه شد. در کلمات شیخ انصاری این مستقلاً به عنوان یک اثر بیان نشده است.

کلام محقق اصفهانی

برخی از شاگردان محقق خراسانی مثل محقق اصفهانی اینجا نظر دیگری دارند که قابل توجه است. ایشان در این باره دو سه مطلب گفته است که اشاره می‌کنیم. عمده این است که ایشان این اثر را جدای از اولی نمی‌بینند، یعنی می‌گویند وجوب عمل بر طبق قطع، چیزی جز حجیت و معذرت و منجزیت نیست، عبارت این است « لا یذهب علیک أن المراد بوجوب العمل عقلاً لیس إلاّ إذعان العقل باستحقاق العقاب علی مخالفة ما تعلق به القطع»، مخفی نماند بر شما که منظور از وجوب عمل بر طبق قطع عقلاً (یعنی همان اثر اول) چیزی جز اذعان عقل به استحقاق عقاب بر مخالفت مقطوع نیست. یعنی اینها دو اثر نیستند، یک چیز هستند، اینکه عقل می‌گوید پیروی از قطع واجب است، معنایش همان منجزیت و معذرت است، حکم عقل به استحقاق بر عقاب بر مخالفت قطع همان منجزیت است.

پس به نظر ایشان اینها دو اثر جداگانه نیستند، یک اثر هستند. البته برخی از شاگردان محقق اصفهانی نیز همین رأی را اختیار کرده‌اند مثل محقق خویی که می‌گوید این دو در حقیقت دو تعبیر از حقیقت واحد هستند، ما دو چیز نداریم، یکی وجوب متابعت و بعد یک چیزی دیگر به عنوان حجیت یعنی منجزیت و معذرت، اینها دو اثر جداگانه برای قطع نیستند، هر دو یک حقیقتی را دارند بیان می‌کنند و آن هم استحقاق عقاب بر مخالفت.

سوال:

استاد: ایشان می‌خواهد بگوید اصل وجوب متابعت ناشی از این است.

حال بعد محقق اصفهانی می‌گوید این مسئله استحقاق بر عقاب حکم عقل نیست، بلکه حکم عقلاء است، این مهمترین بخش سخنان ایشان است، بر خلاف محقق خراسانی، که البته بعداً این سخن ایشان را توضیح می‌دهیم.

شرح رساله حقوق

عرض کردیم امام سجاد (علیه السلام) فرمودند «وَأَمَّا حَقُّ رَجُلَيْكَ فَإِنَّ لَا تَمْشِي بِهِمَا إِلَيَّ مَا لَا يَحِلُّ لَكَ» آن حق سلبی که برای پا وجود دارد این است که از دو پای خودش برای حرام استفاده نکند. و گفتیم استفاده از دو پا در مسیر حرام سه فرض دارد:

۱. اینکه پا مورد استفاده قرار بگیرد به عنوان مقدمه حرام، مشی که فعل رجلین است، راه رفتن که همان عمل دو پاست، به عنوان مقدمه حرام قرار بگیرد؛

۲. گاهی ممکن است جزیی از حرام شود؛

۳. گاهی ممکن است عین حرام شود، خود مشی متصف به حرمت شود فی نفسه، نه به عنوان جزیی از حرام و نه به عنوان مقدمه. این معلوم است، مشی بعنوان حرام باشد مثل راه رفتن در زمین غصبی، آن دو متفاوت است.

این حق پای انسان است، یعنی پای انسان این حق را به گردن انسان دارد که به هیچ وجه در مسیر حرام استفاده نشود و عرض شد که اطلاقش شامل هر سه قسم می‌شود، اینجا نمی‌خواهد بگوید فقط با پا به سوی چیزی که حرام نیست حرکت نکن، از این دو پا برای رفتن به مجلس گناه و فسق و فجور و خدای نکرده مجلس بر خلاف دین حرکت نکن؛ هر نوع حرکتی برای یک امری که مساعدت و کمک به آن حرام شود، امام این را بر خلاف حق این عضو می‌داند.

تفاوت حق پا و حکم مشی

نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض کنم این است که آنچه که امام سجاد می‌فرماید از منظر حق این دو عضو است، ما کاری نداریم با حکم شرعی مقدمه حرام چیست؟ زیرا در مقدمه حرام بحث است که آیا مقدمه حرام، حرام است یا خیر؟ ما در بحث حرمت اعانه بر اثم، مفصل گفتیم که اعانه بر اثم که ممکن است بخشی از آن جنبه مقدمیت داشته باشد انواع و اقسامی دارد که برخی حرام است و برخی حرام نیست، آنجا به تفصیل بحث کردیم. صرف نظر از اینکه مشی و راه رفتن و استفاده از دو پا به عنوان مقدمه حرام، حرام باشد یا نباشد، اینکه در کدام مرحله از مقدمیت قرار گرفته باشد، قریب باشد یا بعید باشد، اینها مهم نیست، مهم این است که اینجا از منظر حق یک عضو امام این را منع کرده، این عمیق‌تر از آن مسئله فقهی و شرعی است.

عرض کردم ممکن است بعضی از صور مشی به سمت حرام از نظر فقهی حرام نباشد اما قطعا بر خلاف حق این عضو است. ما الان بعضی از کارها را انجام می‌دهیم که شرعا حرام نیست ولی جزء حقوق نادیده گرفته شده است، این دو با هم ملازمه ندارند، بحث اخلاقی و رعایت حقوق اعضای بدن انسان، حداقل در منطق غالب فقهی ما، مساوق با حرمت نیستند. یک وقت‌هایی ممکن است بین استفاده صحیح و ایده‌آل از یک عضوی و منع و عدم منع، انطباق نباشد، یعنی مثلا آنچه که امام سجاد (علیه السلام) اینجا فرموده ایده‌آل است، یعنی کسی که اینطور عمل کند حقوق را کامل رعایت کرده و یک مومن کامل شده است، اما کسی ممکن است در مرتبه پایین‌تری باشد.

به هر حال حضرت اینجا از این منظر می‌فرماید که اینجا از این دو پا برای امر حرام مطلقا چه عینا و چه جزئا و چه مقدماتا استفاده نکند.

برخی مصادیق حق سلبی پا

همانطور که عرض کردم، مصادیق مختلفی دارد، ما روایاتی داریم که مثلا کسی که برود به سمت اینکه بین دو نفر اختلاف ببندازد، به هم بزند بین دو نفر و سخن چینی و بدگویی کند، مثلا کسی از اینجا راه می‌افتد، بالعرض یا بالاصاله، برای بدگویی از دیگری آن هم به گونه‌ای که آثار بدی برای آن شخص داشته باشد، اذیت و آزاری را متوجه او کند، به اموال و آبروی او خسارت بزند، این قطعا مصداق مشی به سوی حرام است، رفتن به سمت مجلس فسق و فجور نیز خودش مشمول این نهی است. اینکه خود مجالس فسق و فجور این همه از آن منع شده است، طبیعتا استفاده دو پا برای رفتن به آن مجلس می‌شود مشی الی ما لایحل له؛ اینکه

انسان بدون اجازه وارد خانه دیگران شود، این برخلاف نهی صریح قرآن است، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»^۱ ای اهل ایمان، هرگز به هیچ خانه مگر خانه‌های خودتان تا با صاحبش انس و اجازه ندارید وارد نشوید و (چون رخصت یافته و داخل شوید) به اهل آن خانه نخست سلام کنید که این (ورود با اجازه و تحیت، برای حسن معاشرت و ادب انسانیت) شما را بسی بهتر است، باشد که متذکر (شئون یکدیگر و حافظ آداب رفاقت) شوید و اگر کسی را نیافتید باز وارد نشوید تا اجازه یابید، و چون (به خانه‌ای درآمدید و) گفتند: برگردید، به زودی بازگردید که این برای تنزیه و پاکی شما بهتر است، و خدا به هر چه می‌کنید داناست.

این گامی که بر می‌دارد برای ورود به خانه دیگری، این خودش حرام است، دیگر مقدمه حرام نیست. اگر از منزل راه افتاده دارد حرکت می‌کند تا به خانه دیگری وارد شود، ولو اجازه ندارد و می‌داند کسی نیست و می‌داند کسی اجازه نمی‌دهند، این می‌شود مقدمه حرام و وقتی وارد می‌شود عین حرام است.

گاهی جزیی از حرام است که نمونه‌اش بیان شد در روایات ما نمونه‌های فراوانی داریم از هر سه قسم مشی به سوی حرام.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ سوره نور، آیه ۲۷ و ۲۸.